

ہم نشین باران

یسم نور محمدی
(م. باران)

((به نام او که قلم را آفرید))

سلام ...!

آنجا که زبان از گفتن حرفهایی باز می ماند نوبت به قلم می رسد تا پا به عرصه نهد و حق مطلب را به جای آورد. می دانم قلم بنده آنقدر بزرگ نیست تا کارهای بزرگ از آن برآید.

اما هر چه هست چیزی نیست جز تمام احساسات من . احساساتی که با این رویاها و تفکرات عجین شده و یک لحظه رهایم نمی کند .

مجموعه پیش رو بخش کوچکی از نوشته های من است و البته اولین آن.

پس با نظرات و انتقاداتون من را در بهبود آن یاری کنید.

میثم پورمحمدی (م. باران)

آبان ۱۳۹۴

هم نشیخ باران

باران مرآید و

من چتر نمر خواهم

ایخ خاصیت هم نشین است

که به احساس...

و به دردهای...

مبتلا مرشور

وقت که با آغ همراه باشم

من هم نشیخ بارانم

زیر آغ چتر نمر خواهم...

شاید عاشق شدم

حالا که باران مر بارد

هر با چتر

به زیر آغ برویم

کنار بنزید چترها را

تا باران

به ریشه ر احساسات برسد.

شاید عاشق شدم...

دیوانه ام ...

من آتقدر دیوانه ام

که بر چتر

خیس مرشوم

زیر باران

تا همه ببینند

چقدر با لبرها صیسرام.

گوشت نشینم

سالمیاست که گوشت نشینم

مرا از این دنیا

اتاقیست تاریک

بر صدها و آرام

تنها و خسته

گذر عمر را به نظاره نشسته ام

اما دلم روشن است

روشن به کس که در را باز کند و بگوید:

سلام ...

آتوقست غرق روشنایر خواهم شد.

باران شو...!

باران شو...!

بر دلم ببار

غبار از دلم بشور

سالم است

کسر به این خانه سر نزده است.

دلم نیاز به خانه تکانر دارم

پس شروع کن...!

در عشق

در عشق ...

در مع شعله ور شو

در دلم زبان بگش

بسوزان و خاکسترم کن

لا

بر تفاوت مباشر

بر مقصد

بر هدف ...

بر مقصد ...

یا گذاشته‌ام بر اینج باده

باده اگر که انتها ندارد

به امید آنکه شاید

کسر در میان هار راه

سوارم کند .

کوچه خیال

بگو خانه است

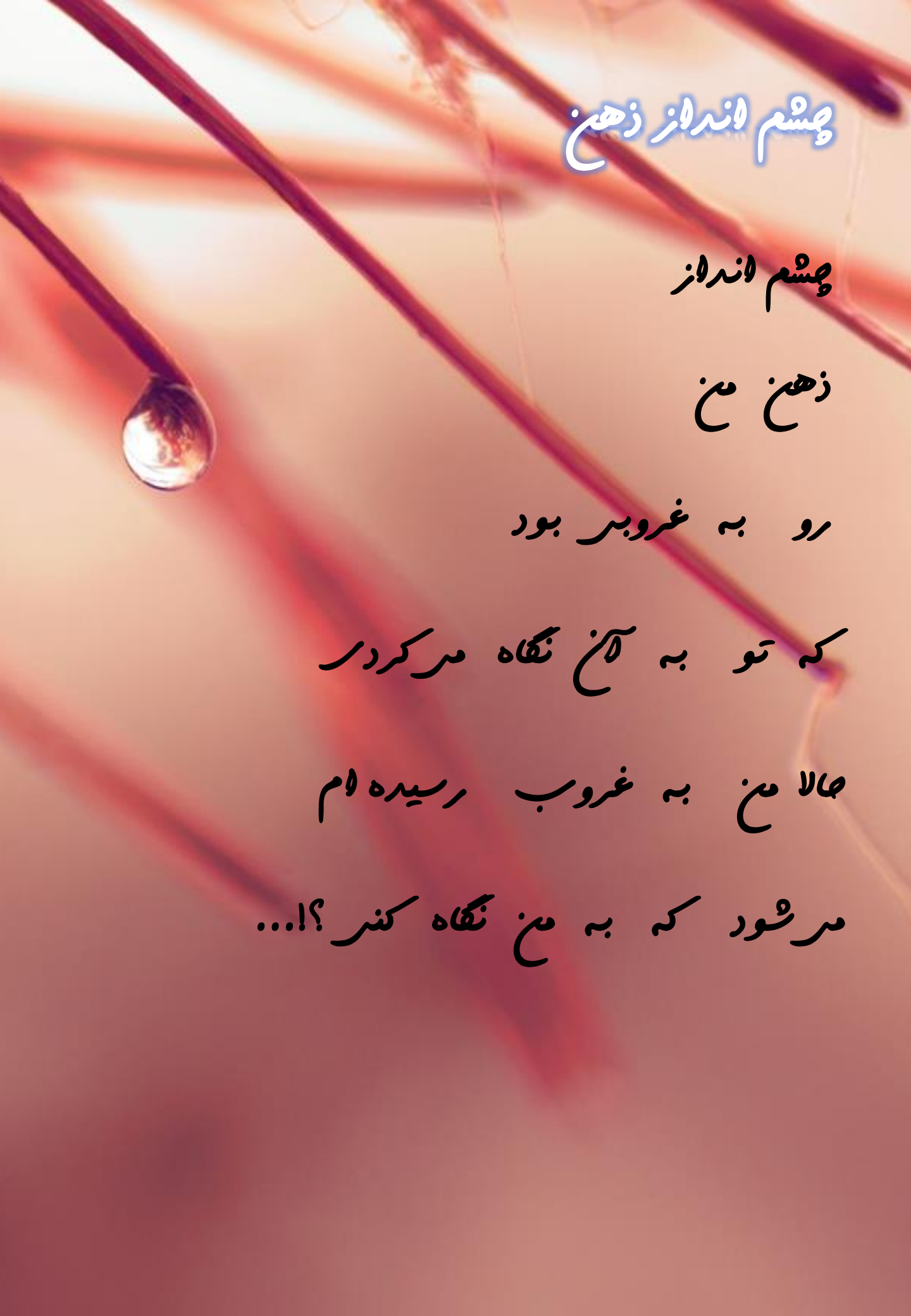
در کدام

کوچه ر خیال بود ؟!...

دیگر رویاهایم را به یاد نسر آورم

روزی که گفتی :

از خیالم برو بیرون ...



چشم انداز ذهن

چشم انداز

ذهن مع

رو به غروب بود

که تو به آغ نگاه مرکردر

حالا مع به غروب رسیده ام

مرشود که به مع نگاه کنر؟!...

مه آلود

مه آلود است ...!

ذهنم را مرگویم

به دنبال بهانه ایست

تا ببارد

کاخ بهانه آلودنخ توست

تاریکم

دیگر ماه هم

برابر روشن کردن شب هایم

کفایت نمی کند

من از درون تاریکم ...

دیر آمد

دیر آمد ...!

خیلر دیر ...

آتقدر که دیگر

تو را نرسنا

دوباره خودت را برادر دلم معرفی کن ...!

سکوت یا فریاد

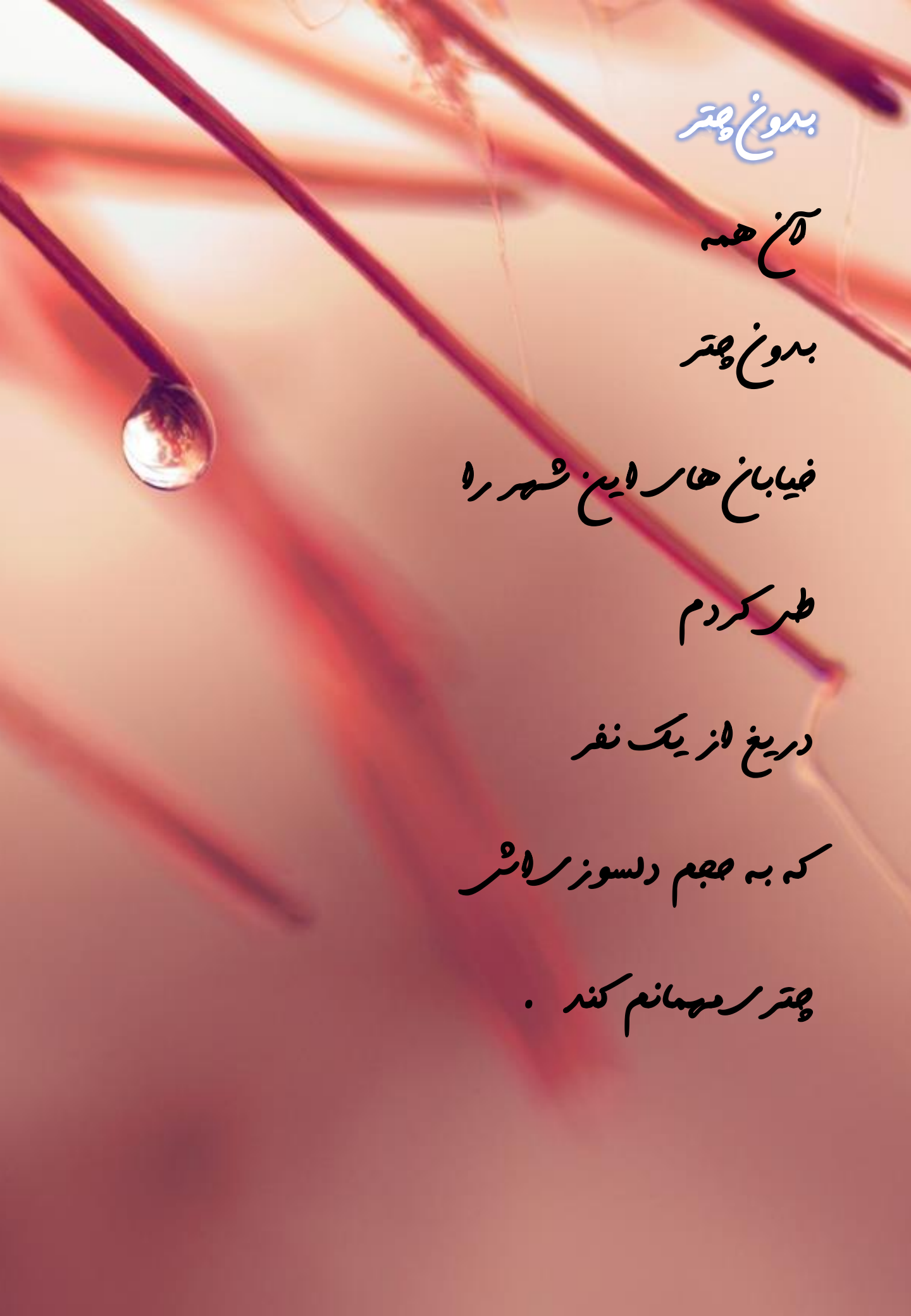
همه فرقت مرکنده

سکوت کنر

یا فریاد بکسر

هیچ کسر آنطور که باید

تو را نخواهد شناخت .



بدون چتر

آغ همه

بدون چتر

خیابان هارایغ شهر را

طرح کردم

دریغ از یک نفر

که به حجم دلسوز را اثر

چتر مهمانم کند .



پیلہ ر سوختن

در پیلہ ر اینغ شمر

پروانه شدم

اما آنها انگار

انظار سوختنم را داشتند

تا پیریدنم را ...

جسرت

جسرت را

در نگاه کود که فهمیدم

که هر روز

از جلور و یتریع مغازه را اسباب باز را فروشر

مر گذشت

بر آخ که نگاهر بیاندازد ...

او یاد گرفته بود

زند گر کند

اما بدوخ هیچ آرزویر

سرگرم مرشويم

زندگى

مرا مشغول مى كند

و من

زندگى را ...

بازر خوبى است ...!

سرگرم مرشويم .



برنوا یان

گوشترا یغ شهر

به ناله هایم

بد هکار نیست ...

برنوا یان

آساختر باز یافت مرشوند

در ایغ شهر



سکوت

یعنی مرا آید

روز ر که

چتا سکوت های یمن

دل کسر را بلرزاند ؟!...

رویاهار انسانر

سرد...

مثل برف

بر احساس...

مثل یغ

ما

آدم برفر هایر بودیم

که تنها

رویاهار انسانر داشتیم .

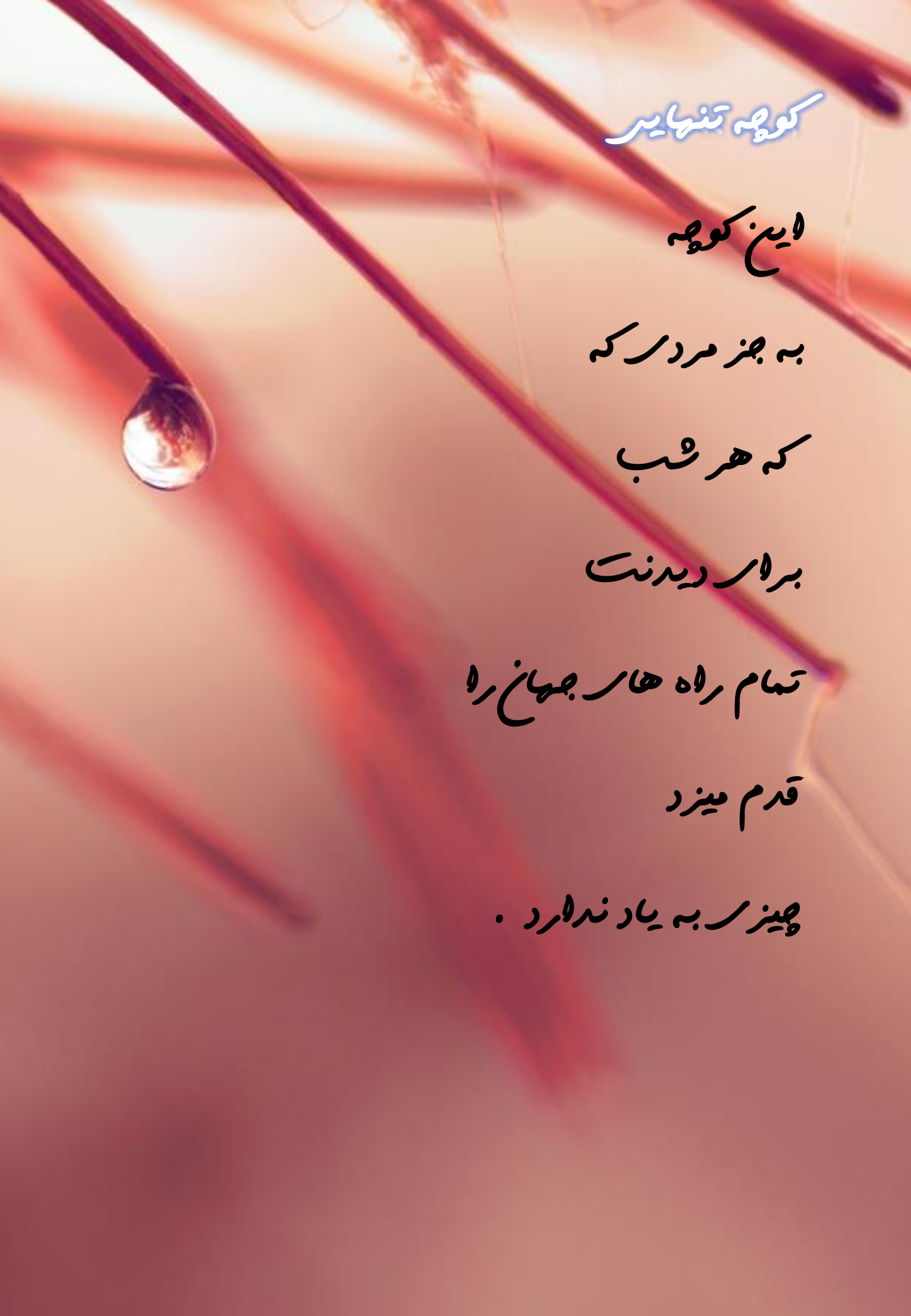
آشفته بازار

قلب هایمان دست به دست گشتند

احساسهایمان

آواره شدند

در این آشفته بازار ...!



کوچه تنهایم

ایستگاه کوچه

به جز مردی که

که هر شب

برادر دیدنت

تمام راه هار جهان را

قدم میزد

چیز را به یاد ندارد .

فراموشی

چند وقت است

فراموشی گرفته ام

میروم جلور آینه

خیره می شوم در خود

شاید آینه

آدرس از من داشته باشد .

آینه به آینه

آینه به آینه

به دنبال خود گشتم

نشان از خویش نیافتم

جز در این طرها

چشمه‌ار غیره

نمردانم

ایغ چشمه‌ار غیره به مع

چه مر خواهند...!

نکند دیوانگر هایم

مشهور شده است؟!...

یک رنگر

مگر ایغ کلاغ

چه چیز رکستر از

طوطی دارد

چیز ایغ که

یک رنگ است ؟ ...

هر آمدن را رفتن است

خورشید

با تکرار طلوع و غروب خود

یک چیز را به مع مر فهماند.

ایغ که

((هر آمدن را رفتن است))

شاید

یک رفتن باشکوه

از آمدن پرسرو صدها

بهتر باشد .



اندریشه سبز

وقت تو باشم

لاگر زیر خروارها برف

مدفون شوم

باز هم

با اندیشه سبز

زنده خواهم ماند .

اتاق تنهایر

بنج بست تمام تنهایر هایم

ایغ اتاق است ...

اتاقر که

به اندازہ مخ

تنهایر کشیده !...

با خیالت

هر روز شروع دوباره است.

در اندیشه

در فکر

در خیال

امروزم را

با خیالت آغاز میکنم

شاید واقعیت فردا رنج‌بارتر باشد.

پایان ...

ممنون به خاطر نگاه‌های زیباتون

نظرات و انتقادهاتون رو برام بفرستید.

بازنشر اینترنتی این اثر با ذکر منبع

از نظر من مانع نداره.

Email : meysampourmohammadi1@gmail.com

Weblog : mim-baran.mihanblog.com

Instagram ID : [mim.baran72](https://www.instagram.com/mim.baran72)